

ردیابی مضامین لغز شمع منوچهری در شعر عرب و شعر فارسی (از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری)

پروانه صانعی* علی اکبر احمدی دارانی**

چکیده

قصیده لغز شمع منوچهری دامغانی در بین ادب‌دوستان و محققان ادب فارسی بسیار معروف است. آشنایی منوچهری با ادبیات عرب باعث شده است تا وی مانند دیگر اشعار خود، در سرودن این قصیده، از مضامینی بهره بگیرد که شعرای عرب در توصیف شمع به کار برده‌اند و بدین صورت واسطه انتقال مضامین شعری لغز شمع از ادبیات عرب به ادبیات فارسی باشد. در این مقاله، با توجه به شباهت‌هایی که در لغز شمع منوچهری و شاعران عرب‌زبان پیش از او و معاصرانش یافت شده است، درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال هستیم که منوچهری در لغز شمع خود به چه میزان از ادبیات عرب، تأثیر پذیرفته و بر شعرای پس از خود تا پایان قرن هفتم، چه تأثیری گذاشته است. شاعرانی چون عثمان مختاری و معزی از جمله معروف‌ترین شاعرانی هستند که به پیروی از منوچهری لغز شمع سروده‌اند.

کلیدواژه‌ها: انواع ادبی، لغز شمع، منوچهری دامغانی، عثمان مختاری، معزی

۱- مقدمه

در شعر فارسی قصیده لغز شمع منوچهری (م ۴۳۱ ق) با مطلع «ای نهاده بر میان فرق جان خویشان / جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن» (منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹) که در مدح عنصری بلخی (م ۴۳۱ ق)، ملک الشعرا دربار محمود غزنوی، سروده شده است، در بین ادب‌دوستان و محققان شهرت بسیار دارد. این قصیده با توصیف شمع، آغاز و با گله و شکایت از حاسدان منوچهری به بیت تخلص می‌رسد و در ادامه وی به بیان تبخّر خود، در ادب عرب می‌پردازد.

در ابتدا به نظر می‌رسد که سرودن لغز شمع و مضامینی که در آن به کار رفته است، از ابتکارات منوچهری است، در حالی که این شعر منوچهری سبب شده است، برخی از مضمونهای لغز شمع از ادب عرب به ادب فارسی انتقال بیاید. منوچهری اطلاعات وسیعی از شعر و ادبیات عرب داشته است. «منوچهری از شاعرانی است که شعر خود را علاوه بر اینکه وسیله بیان عواطف و

p.saneai@yahoo.com

ahmadidarani@gmail.com

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (مسئول مکاتبات)

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۹/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۹

Copyright © 2015-2016, University of Isfahan. This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>), which permits others to download this work and share it with others as long as they credit it, but they cannot change it in any way or use it commercially.

این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد است.

افکار خود قرار داده، آن را میدانی برای خودنمایی و اظهار فضل و هنر خویش نیز ساخته است، شاید این بدان جهت بوده که وی شاعری جوان بوده که در بین عده‌ای از شعرای با سن و سال می‌زیسته و برای ابراز شخصیت خود به اظهار معلومات خویش نیاز داشته است. چون دانستن زبان عربی و اصطلاحات علوم عصر که غالب آنها نیز به زبان عربی بوده، بزرگترین هنر و فضیلت به شمار می‌رفت؛ از این رو، در اشعار خود از این گونه معلومات خود زیاد مایه می‌گیرد. منوچهری در اشعار خود از شعرای عرب بسیار تقلید نموده و در این امر راه مبالغه را پیموده است» (الکک، ۱۵: ۱۹۸۶).

۱-۱- پیشینه پژوهش

این پژوهش دارای پیشینه‌ای مستقل با این عنوان نیست. در کتب بلاغی، زیر عنوان «چیستان و لغز»، لغز شمع منوچهری به عنوان یک نمونه مثال زده می‌شود.

۲-۱- بحث و بررسی

در ادب فارسی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن هفتم ۹ لغز شمع وجود دارد. شعرایی چون عثمان مختاری (۵۱۲ - ۵۴۸ ق)، معزی (م ۵۲۰ ق)، عبدالرحیم سرخسی، معروف به عیاضی (م قرن ۶ ق)، رافعی نیشابوری (م قرن ۶ ق)، ذوالفقار شروانی (م ۶۶۹ ق)، نظام‌الدین قمر اصفهانی (م قرن ۷ ق)، اثیرالدین آخسیکتی (م ۶۰۹ ق)، سیف اسفرنگی (قرن ۶ و ۷ ق) و فرید احوال اصفهانی (قرن ۷ ق) به استقبال لغز شمع منوچهری رفته‌اند.

۳-۱- موضوع

«الغاز» ادب فارسی از گونه «وصف»ها هستند. «وصف» یکی از اغراض شعری به شمار می‌آید که اهمیت و کاربرد آن در ادبیات منظوم، بسیار بیشتر از دیگر اغراض شعری است. ابن رشیق در اهمیت وصف می‌گوید: «شعر به جز اندکی از آن، به وصف بر می‌گردد. وصف را نمی‌توان محدود کرد و یا برشمرد. وصف مناسب تشبیه و مشتمل بر آن است؛ اما تشبیه نیست» (ابن رشیق قیروانی، ۱۳۷۴ ق: ۲۹۴). پس وی در تعریف بهترین نوع وصف می‌گوید: «بهترین نوع وصف آن است که شیء طوری توصیف شود که گویی در مقابل شنونده مجسم شده است» (همان).

سرایش الغاز به دو صورت اصلی انجام می‌شود: صورت اول: شاعر به طور آشکار به اینکه «لغز» سروده است، اشاره می‌کند؛ مانند این شعر از انوری که در موضوع طلب خربزه سروده است و در بیت دوم این قطعه می‌گوید:

لغزی گفتم که تشبیهش هست ز احوال بدسگال تو چست

(انوری، ۱۳۶۴: ۵۴۷)

این الغاز گاهی با حروف ندا و گاهی بدون آن، شروع می‌شوند. در این نوع اخیر، شاعر به طور آشکار به سرایش لغز اشاره نمی‌کند. مانند همین لغز شمع منوچهری. شعرای پس از منوچهری، چون عثمان مختاری، معزی و عبدالرحیم سرخسی، دقیقاً همانند منوچهری، از شیوه کاربرد حرف ندا در آغاز استفاده کرده‌اند. شاعران پیرو منوچهری همانند خود او هیچکدام در شعرشان بصراحت به سرودن لغز اشاره نکرده‌اند.

۲- وزن و قافیه

وزن لغز شمع منوچهری فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (رمل مثنی محذوف) است. وجود وزن و قافیه یکسان از مهمترین نشانه‌های توجه شاعران به شعر یکدیگر بوده است. از بین ۹ شاعر مقلد منوچهری ۵ شاعر چون عثمان مختاری، عبدالرحیم سرخسی (عیاضی)، ذوالفقار شروانی، رافعی نیشابوری و اثیرالدین آخسیکتی در وزن از منوچهری تقلید کرده‌اند و نکته جالب

توجه آنکه هیچ یک از لغزهای پس از منوچهری، به تبعیت از وی، ردیف ندارند. از حیث قافیه منوچهری حرف قافیه «ن» را انتخاب کرده است. از این جهت نیز سیف اسفرننگی، رافعی نیشابوری، فرید احوال اصفهانی و عبدالرحیم سرخسی (عیاضی) دقیقاً از منوچهری پیروی کرده‌اند (ر.ک: جدول).

۳- قالب

منوچهری در قالب قصیده، این لغز را سروده است. قالب قصیده اگرچه در ابتدای ادب فارسی برای سرایش چیستان و لغز چندان مورد توجه نبوده است. از این عصر ادبیات و بخصوص شعر به خدمت دربار درمی آید و به نوعی ابزار تبلیغی شاهان محسوب می شود. شعرا نیز به سبب راهیابی به دربار و پشت سر گذاشتن آزمون‌های سخت و دشوار برای پیوستن به شعرای درباری، تکلف و هنرنمایی را وارد شعر کردند. همین نشان دادن توانایی خود و به کار گرفتن مضامین در یک موضوع خاص و توصیف اشیا، مسیر را برای سرایش چیستان و لغز در قالب قصیده هموار کرد. از انتهای قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم این وضعیت در ادبیات فارسی دیده می شود. به جز قمر اصفهانی، تمام شعرای نامبرده، از این نظر تابع منوچهری بوده‌اند. قمر اصفهانی در قالب قطعه شمع را وصف کرده است. از دیگر تتبعات شعرا از منوچهری رعایت تعداد ابیات لغز یا چیستان است. منوچهری ۱۷ بیت از قصیده خود را به لغز اختصاص داد. معزّی (۱۵ بیت)، سیف اسفرننگی (۱۶ بیت)، فرید احوال اصفهانی (۱۶ بیت) و عثمان مختاری (۱۷ بیت) بیشترین تناسب تعداد ابیات سروده شده برای لغز را با منوچهری دارند. جدول زیر موارد ذکر شده را نشان می دهد:

جدول ۱- تعداد تتبعات شعرا از منوچهری

ردیف	نام شاعر (تاریخ فوت)	مطلع (مصراع اول)	تعداد ابیات کل	تعداد ابیات لغز	بحر	منبع
۱	منوچهری (۴۳۱ق)	ای نهاده بر میان فرق جان خویشان	۷۵	۱۷	رمل	دیوان: ۷۹-۸۴
۲	عثمان مختاری (۵۱۲-۵۴۸ ق)	ای نگار کهرباپیکر، بت یاقوت سار	۷۰	۱۷	رمل	دیوان: ۱۰۵- ۱۱۴
۳	معزّی (۵۲۰ ق)	ایا تن تو همه ساله پیش روح فدای	۵۰	۱۵	مجتث	دیوان: ۷۲۶- ۷۲۸
۴	عبدالرحیم سرخسی (؟)	ای به تن برگشته ناایمن ز جان خویشان	۱۳	۱۱	رمل	عرفات العاشقین: ۲۷۲۵ - ۲۷۲۶
۵	رافعی نیشابوری (قرن ۶ ق)	چیست آن شخص چو زرین سرو چون سیمین بدن	۱۹	۱۱	رمل	مجمع الفصحا: ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴
۶	ذوالفقار شروانی (۶۶۹ ق)	چیست شب کوبه آن کوکب سیاره نثار	۴۹	۲۰	رمل	دیوان: ۸۷ - ۸۹
۷	قمر اصفهانی (قرن ۷ ق)	زنگی چیست زرد رخساره	۷	۷	خفیف	دیوان: ۱۸۰ - ۱۸۱
۸	اثیر آخسیکتی (۶۰۹)	چیست آن معشوقه کاو	۷	۷	رمل	دیوان: ۴۳۵ -

۴۳۶				نه ز خاص است و نه عام	(ق)	
دیوان: ۳۶۵	هزج	۱۶	۱۶	آن چیست که می کند هم از تن	سیف اسفرنگی (قرن ۶ و ۷ ق)	۹
دیوان: ۱۵۴ - ۱۵۷	رجز	۱۶	۳۹	در مجلس دوشینه شب تا روز شد بد یار من	فرید احوال (قرن ۷ ق)	۱۰

۴- مضامین

منوچهری برخی از مضامین قصیده لغز شمع را از ادب عرب اقتباس کرده است و به تبع وی شاعران دیگر، این مضمون‌ها را در شعر خود به کار گرفته‌اند. وی در واقع در سرآغاز جریان سرایش لغز شمع قرار دارد که نخستین نشانه‌های آن در شعر عرب به چشم می‌خورد. در ادامه به بررسی این مضامین در این اشعار می‌پردازیم.

۴-۱- کوتاه کردن فتیله شمع

در بیت زیر، عبارت «گردن زدن» همان کوتاه کردن فتیله شمع است.

چون بمیری آتش اندرتو رسد زنده شوی چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹)

این مضمون از مضامین شعرای عرب است.

السَّری الرَّفَاء^۱ (م ۹۷۲م) مضمون کوتاه کردن فتیله شمع را این گونه بیان کرده است:

«نَجَزْ لِإِصْلَاحِهَا رَاسِهَا فِإِصْلَاحِهَا عِنْدَ إِصْلَاحِهَا»
(الرفاء، ۱۹۸۱: ۲۹۱)

[برای اصلاح آن سرش را بریدند. پس نابودی آن در اصلاح (سرش) است]

همین مضمون در شعر مهیار الدیلمی^۲ (م ۱۰۳۶م) نیز به چشم می‌خورد.

«تَزِدَادُ نَوْرًا إِذَا أَبْصَارُهَا انْتَقَصَتْ قَضَاءً، وَتَنْبِتُ إِمَّا جُزَّتِ اللَّمَمُ»
(مهیاردیلمی، ۱۳۱۴ق: ۲۵۰)

[هنگامی که چشمش ناقص شود، نورش زیاد می‌شود]

عثمان مختاری در بیت زیر، قیچی را «مشاطه‌ای بلعجب»، «جادو خادمی» و «طرفه مرغ» توصیف کرده است. (منقار قیچی همان لبه‌های برنده آن است).

بلعجب مشاطه‌ای داری و جادو خادمی طرفه مرغی کو گذارد با تو از منقار، کار
(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۱۰۶)

ذوالفقار شروانی نیز مانند عثمان مختاری قیچی را با صفت «مرغ» یاد می‌کند که لبه‌های برنده آن منقار اوست.

مرغکی بی پر پرواز کند بر سر او واوش هر لحظه زبانی نهد اندر منقار
(ذوالفقار شروانی، بی تا: ۸۸)

قمر اصفهانی از تعبیر منوچهری استفاده کرده است. عبارت «گردن از سر بر گرفتن» همان کوتاه کردن فتیله است.

به نوازش همی شود خاموش تا سرش برنگیری از گردن

(قمر اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۸۱)

سیف اسفرنگی از زاویه‌ای دیگر به این مضمون نگاه می‌کند. سیف شعله آتشین شمع را دندان آن می‌داند. این دندان مسلماً کُند می‌شود و نیاز به تیزکردن پیدا می‌کند. تیزکردن سر شمع ذهن را به کوتاه کردن فتیله می‌کشاند.

دندان ز آتش است و گه گاه محتاج شود به تیز کردن

(سیف اسفرنگی، بی تا: ۳۶۵)

رافعی نیشابوری از تشبیه برای توصیف شعله سود برده است. در مصراع دوم بیان می‌کند که هرچه زبان شمع (فتیله) را بهتر

ببرند، بهتر سخن می‌گوید.

آخته چون خنجر زرین زبانی و آن زبان هرچه به برند پنداری که به گوید سخن

(ر.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۱۲۶۳)

۴-۲- زردرویی شمع

منوچهری از گیاه شنبلیله به جهت داشتن رنگ زرد، برای بیان زردی و طراوت شمع استفاده می‌کند، اما رنگ خود را مانند شنبلیله، زرد و به تبع آن نشانه پژمردگی، لاغری و بیماری می‌داند.

روی تو چون شنبلیله نوشکفته بامداد و آن من چون شنبلیله پژمریده در چمن

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۸۰)

این مضمون نیز از ادب عرب به لغزهای شمع فارسی راه یافته است. مهیار دیلمی این مضمون را چنین بیان می‌کند:

«هیفاء! دِقْتَهَا فِیْهَا وَ صَفْرَتَهَا مِنْ صَحَّةٍ وَ هَمَّا فِیْ غَیْرِهَا سَقَمٌ»

(مهیار دیلمی، ۱۳۱۴ق: ۲۰۲)

[هیفاء! در آن (شمع) و زردی رنگش، هنگام سلامتیش و در غیر آن (شمع) و بیماریش دقت کن].

همین مضمون در شعرا بوالفتوح کشاجم^۳ (م ۳۵۰ هـ ق) آمده است.

و صُفْرٌ مِنْ بَنَاتِ النَّحْلِ تُكْسَى بِوَاطِنِهَا وَ أَظْهَرُهَا عَوَارِی

(کشاجم، ۱۳۱۳ق: ۷۴۸)

[زردرنگی از دختران زنبور که از درون لباس دارد؛ ولی از بیرون برهنه است]

عثمان مختاری هم شمع زرد را به گل زرد تازه تشبیه کرده است.

ای گل زردی که چون نیلوفر اندر آبگیر رویی و با چشمه خورشید باشی سازگار

(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۱۰۶)

عیاضی نیز زردی شمع را به زعفران تشبیه کرده است.

هم به بالا چون قضیبی، هم به صورت قلم هم به رخ چون زعفران، هم به عارض چون سمن

(ر.ک: بلیانی، ۱۳۸۹: ۲۷۲۶)

معزی از تشبیه ماهی استفاده می‌کند. بدنه زرد شمع را با لفظ «زر» ذکر می‌کند. شمع مانند ماهی با بدنه ای طلائی است.

چو ماهی عجبی در میان سیمین حوض به زر ناب همی پیکر تو کرده طلای

(معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۷)

سیف اسفرنگی نیز از لفظ «پیراهن زرنگار» استفاده می‌کند. زر دقیقاً زردی شمع را برای مخاطب تداعی می‌کند. معزی نیز

برای توصیف زردی بدنۀ شمع از «زر» سود جسته است.

از آتش و جسد می‌دراند

پی‌راهن زرنگار بر تن
(سیف اسفرنگی، بی تا: ۳۶۵)

رافعی نیشابوری نیز از ترکیب «سرو زرین» برای بیان زردی بدنه یاد می‌کند.

چیست آن شخصی چو زرین سرو چون سیمین چمن

خویشتن سوزان و گریان و گدازان همچو من

(ر.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۱۲۶۳)

۴-۳- خنده و گریه شمع

شعرا از آب شدن موم شمع در اثر حرارت با تعبیر شاعرانۀ «گریه» و از روشنایی فتیله و شعله شمع با تعبیر «خنده» یاد

می‌کنند. این دو تعبیر متناقض‌نما را در بیت ایجاد می‌کند. منوچهری می‌گوید:

تا همی خندی همی گریی و این بس نادرست

هم تو معشوقی و هم عاشق هم بتی و هم شمن

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹)

منوچهری علاوه بر ایجاد این تصویر پارادوکسی از عناصر غنایی مانند معشوق و عاشق همچنین بت و شمن نیز بهره برده

است. این مضمون نیز در شعر مهیار دیلمی بدین صورت بیان شده است:

«من کل خافقه الأحشاء ساکنه

تضاحک اللیل و الأجفان تنسجم»

(مهیار دیلمی، ۱۳۱۴ق: ۲۰۲)

[کسی که می‌لرزد و درونش ساکن است، شب‌ها می‌خندد درحالی که پلک‌هایش سازگار هستند]

فرید احوال نیز همان مضمون را با همان تعبیر به کار برده است:

با جامه، عریان آمده، بر آب، بریان آمده

با خنده، گریان آمده، شب تا سحر برخویشتن

(فرید احوال اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۵)

عیاضی علاوه بر تصویر متناقض‌نما در بیت اول از تشبیه نیز استفاده کرده است.

چون سحابی گشته گریان، چون درخشی خنده ناک

بی طرب خندان شدستی، باز گریان بی حزن

(ر.ک: اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۲۷۲۶)

ذوالفقار شروانی نیز مانند منوچهری، علاوه بر تصویر متناقض‌نما از عناصر غنایی نیز استفاده کرده است. ذوالفقار شروانی مانند

دیگر شعرا از تشبیه در بیت سود جسته است. درواقع، این شاعر ترکیبی از مضمون شعرای پیش از خود را به کار گرفته است:

هست با خنده دلدار و چو نی دل‌گریان

هست با شیوه معشوق و چو عاشق نزار

(ذوالفقار شروانی، بی تا: ۸۷)

در این بیت اثیرالدین آخسیکتی همان مضمون را با تصویر متناقض‌نما به کار برده است.

گاه در تیمار یاران گاه در تیمار خود

خوش همی خندد مقیم و زار می‌گرید مدام

(اثیرالدین آخسیکتی، ۱۳۸۹: ۴۳۵)

منوچهری در لغز شمع مضامینی به کار برده که در ادب عرب نمونه‌ای برای آن یافت نمی‌شود؛ اما شعرای پس از وی این

مضمونها را تقلید کرده‌اند؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

الف) روح و بدن شمع^۴

در این مضمون، روشنایی و حرارت شمع به منزله روح آن و بدنۀ مومی، به عنوان بدن در نظر گرفته شده است. در ادامه، این

مضمون بیان می‌شود که روح از جسم یا بدن می‌کاهد.

منوچهری روح شمع را که همان گرمای آن است، در جسم مومی آن، در حال پنهان شدن می‌داند. در واقع، این دلیل علمی را، که حرارت باعث ذوب موم می‌شود، منوچهری با دیدی شاعرانه بیان کرده است:

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند گویی اندر روح تو مضمهر همی گردد بدن
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹)

عیاضی علاوه بر مضمون منوچهری با دیدی عارفانه به بیان علت آب شدن بدنه مومین شمع می‌پردازد:

از بدن جانت گریزان، چون به دوزخ جان بدی کز طریق راستی زندان جان باشد بدن
(ر.ک: اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۲۷۲۵)

معزی آویختن روح (حرارت) را با جسم (بدنه مومین) باعث روشنایی تاریکی بیان می‌کند.

چو روح پاک به جسم تو اندر آویزد ضلال شب بگریزد بدل شود به هدی
(معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۶)

رافعی نیشابوری علت نابودی جسم شمع را رفتن روان و جان (نور و گرما) از شمع می‌داند.

چون روان رفت از بدن بی شک بدن گردد فنا طرفه تر آن کز روان او تبه گردد بدن
(ر.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۱۲۶۴)

۴-۴- عاشقی و معشوقی

علاوه بر مضامینی که بیان شد، در این‌جا درون‌مایه تغزلی نیز به چشم می‌خورد که به آنها اشاره می‌کنیم.

منوچهری، در بیت زیر، شمع را عاشقی می‌داند که معشوقش لگن (جاشمعی) است.

کوکبی آری ولیکن آسمان توست موم عاشقی آری ولیکن هست معشوقت لگن
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹)

شمع در بیت زیر به سمندر (از جهت علاقه به نور) تشبیه شده است. شاعر به داستان عاشقانه شمع و پروانه و سرانجام آن (= مرگ پروانه)، نیز نظر داشته است:

همچو سمندر نور خور، پروانه را سوزنده پر زنیور زاده ز آن مگر، شد نوش بخش و نیش زن
(فرید احوال اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۵۴)

رافعی نیشابوری نیز در اشاره ای کاملاً آشکار و ضمنی (در مصراع دوم) خود را غلام پروانه و سوختن پروانه در آتش شمع را عاشقانه و حاصل عشق می‌داند.

من غلام عاشقی کز بهر معشوقی چنین خویشتن در آتش اندازد به دست خویشتن
(ر.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۱۲۶۴)

علاوه بر این، شعرا به تناسبات شمع با عاشق و معشوق توجه فراوان کرده‌اند. این تناسبات برای عاشق مانند: اشک ریزان بودن، زردی چهره، نزاری، گرمی دل، سوختن و ساختن، سکوت و ... است. تناسبات با معشوق نیز عبارت‌اند از: جنس مومین شمع که دارای عسل بوده و قاعدتاً شیرین است و شعرا گاهی از داستان خسرو و شیرین یا شیرین و فرهاد هم برای افزایش تناسب و ایجاد ایهام استفاده می‌کنند. توجه همه در مجلس به شمع، داشتن شباهت‌های خاص با معشوق، مانند خنده، روشنی شعله که با چهره معشوق برابر است.

گریانی، زردی رخسار و در سوز و گداز بودن برای عاشق بیان شده است:

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز
 هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
 (منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۹)

در شعر زیر، ایهام در کلمه شیرین مدّ نظر است. همچنین، شاعر با این ایهام از تلمیح داستان فرهاد و شیرین نیز سود جسته است:

از نور نار اندوخته، وز نار نور افروخته
 فرهادوش دلسوخته، دور از لب شیرین چو من
 (فرید احوال اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۵)

در بیت زیر، گریانی عاشق مورد توجه است.

با بکا و بی وسن، زانی که چون ما عاشقی
 عاشق آن باشد که باشد با بکا و بی وسن
 (ر.ک: اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۲۷۲۶)

ذوالفقار شروانی خنده معشوق و نزاری عاشق را در نظر داشته است:

هست با خنده دلدار و چونی دل گریان
 هست با شیوه معشوق چو عاشق نزار
 (ذوالفقار شروانی، بی تا: ۸۷)

در بیت زیر، داستان لیلی و مجنون مورد نظر است:

تنت چو سوختن آموزد از دل مجنون
 سرت فروختن آموزد از رخ لیلی
 (معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۷)

خنده معشوق از عناصر غنایی بیان شده در بیت زیر است:

چیستان معشوقه کاو نه ز خاصست و نه عام
 با حریفان سر به سر یکسان بود در ابتسام
 (اثیرالدین آخسیکتی، ۱۳۸۹: ۴۳۵)

سپردن دل و جان به معشوق در بیت زیر بیان شده است:

هست معشوقی نکویبکر که در بیغوله‌ها
 عاشقان دارد به عشق او دل و جان مرتهن
 (ر.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۱۲۶۴)

نتیجه

منوچهری به لحاظ تاریخی در بیان مضامین لغز شمع خود حدّ فاصل شعرای عرب پیش از خود و معاصرانش قرار دارد. این مضامین در شعر شعرای عرب و در پیش از روزگار منوچهری وجود داشته است و با توجه به اینکه وی بر شعر عرب آگاه بوده، این مضامین را در قصیده لغز شمع خود به کار گرفته است. هیچ شاعر فارسی‌زبان دیگری را نمی‌شناسیم که پیش از وی، این مضامین را از شعر عرب در شعر خود وارد کرده باشد. اهمیت و رواجی که لغز شمع منوچهری در دوره‌های بعد پیدا کرده است، باعث شده که برخی از شاعران به استقبال این قصیده بروند و در همین وزن و قافیه یا در همین موضوع، اشعاری بسرایند و بالطبع تحت تأثیر مضامین وی قرار بگیرند و در این میان مضمون‌هایی که منوچهری مستقیماً از شعر عرب گرفته است، در شعر شعرای فارسی‌زبان نمود پیدا کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- «ابوالحسن السری بن احمد السری الکندی الرفاء در موصل متولد شد و در همانجا پرورش یافت. به سیف الدوله پیوست و او را مدح گفت و مدتی در خدمت او بود. پس از وفات امیر حمدانی به بغداد رفت و به مهلبی وزیر پیوست. میان او و ابوبکر

محمدبن هاشم خالدی و ابوعثمان سعیدبن هاشم خالدی که هر دو در کتابخانه سیف الدوله خدمت می کردند، دشمنی افتاد و کارشان به هجا کشید. سری الرفاء را دیوانی است که بیشتر در مدح سیف الدوله و مهلبی وزیر و افراد خاندان حمدانی است و نیز هجای برادران خالدی» (الفاخوری، ۱۳۷۴: ۵۲۳).

۲- «ابوالحسن (یا ابوالحسین) مهیاربن مرزویه دیلمی (مرگ ۴۲۸ هجری) شاعر و دانشمند ایرانی عربی گوی بود. از آنجا که زمانی پیشه دبیری داشته به کاتب یا الکاتب لقب یافته بود. مهیار در آغاز زرتشتی بود؛ ولی به دست استادش سیدرضی، در سال ۳۹۴ هجری، اسلام آورد و شیعه شد. وی در دیلم گیلان زاده شد و در بغداد می زیست. همچنین مهیار در شعرهایش به تبار ایرانی خود می بالید. مهیار از نوابغ عرصه شعر عرب است و تازیان او را از بزرگترین شعرای ادب عربی می دانند. مضامین اشعار وی علاوه بر مدیحه ها و تغزلات، متضمن بیان مسائل کلامی شیعه است. مهیار در سال ۴۲۸ ق در بغداد وفات یافت» (مدرس، ۱۳۶۹: ۴۵۴).

۳- «ابوالفتح محمودبن الحسین بن شاهک معروف به کشاجم، هندی الاصل بود. او طباطبائی سیف الدوله بود. او را دیوانی است. از دیگر تألیفات او ادب الندییم است» (الفاخوری، ۱۳۷۴: ۵۲۲).

۴- در کتاب حافظ نامه (ص ۶۵۰) آقای خرمشاهی تفسیری از خنده شمع دارد. براساس آنچه در این مقاله بیان شد، شاید حافظ در بیت زیر به ابیات منوچهری نظر داشته است:

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس
زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۷۴)

منابع

۱. ابن رشیق قیروانی. (۱۳۷۴). *العمده فی محاسن الشعر و محاسن تقده*، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، مصر: السعاده.
۲. اثیرالدین، آخسیکتی. (۱۳۸۹). *دیوان*، به کوشش رکن الدین همایونفرخ، تهران: اساطیر.
۳. احوال اصفهانی، فرید. (۱۳۸۱). *دیوان*، به کوشش محسن کیانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴. الکک، ویکتور. (۱۹۸۶م). *تأثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری دامغانی*، لبنان: دارالمشرق.
۵. امیرمعزی، محمدبن عبدالملک. (۱۳۱۸). *دیوان*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۶. انوری، علی بن محمد. (۱۳۶۴). *دیوان*، به کوشش: محمدتقی مدرس رضوی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. اوحدی بلبانی، تقی الدین محمدبن محمد. (۱۳۸۹). *عرفات العاشقین و عرصات العارفين*، ج ۵، تصحیح: ذبیح الله صاحبکاری-آمنه فخر احمد، تهران: میراث مکتوب.
۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۰). *لغتنامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، ج ۳۷، تهران: دانشگاه تهران.
۹. ذوالفقارشروانی، حسین بن علی. (۱۳۱۳). *دیوان*، به کوشش ادوارد ادواردز، بی نا.
۱۰. السری الرفاء. (۱۹۸۱م). *دیوان*، به کوشش حبیب حسین الحسینی، بغداد: دارالرشید.
۱۱. سیف الدین اسفرننگی. (بی تا). *دیوان*، به کوشش زبیده صدیقی، پاکستان، بی نا.
۱۲. شمس قیس، محمد. (بی تا). *المعجم فی معاییر الاشعارالعجم*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی تهران.
۱۳. الفاخوری، حنا. (۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات زبان عربی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، تهران: توس.
۱۴. قمر اصفهانی، نظام الدین محمود. (۱۳۶۳). *دیوان*، به کوشش تقی بینش، مشهد: دانشگاه مشهد.
۱۵. کشاجم، محمودبن حسین. (۱۳۱۳ق). *دیوان*، بیروت: الانسیه.
۱۶. مختاری غزنوی، عثمان بن عمر. (۱۳۴۱). *دیوان*، به کوشش جلال الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۷. مدرس تبریزی، محمدعلی. (۱۳۶۹). *ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب*، تهران: خیام.
۱۸. منوچهری، احمدبن قوص. (۱۳۹۰). *دیوان*، به کوشش دبیرسیاقی، ج ۷، تهران: زوار.
۱۹. مهیار دیلمی، مهیاربن مرزویه. (۱۳۱۴ق). *دیوان*، بیروت: الانسیه.
۲۰. هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۳۶). *مجمع الفصحا، تصحیح: مظاهر مصفا، بخش ۲، مجلد ۲*، تهران: امیرکبیر.